

▪ (ب) اصالة التوصليه بر مبنای استحاله اخذ قصد امر در متعلق اوامر:

مرحوم نائینی بنابر اینکه اخذ قصد امتثال امر را محال بدانیم می فرماید که نمی توان به اطلاق برای اثبات توصلی بودن امر تمسک کرد. اما در مقابل برخی علیرغم اینکه به استحاله مذکوره قائل هستند رجوع به اطلاق را پذیرفته اند و به اصالة التوصليه (به عنوان دلیل لفظی) قائل شده اند. ابتدا کلام مرحوم نائینی را می خوانیم و سپس به دلیل مخالفین اشاره می کنیم:

مرحوم نائینی می نویسد: رجوع به اطلاق در صورتی صحیح است که تقابل اطلاق و تقييد تقابل تقيضين باشد:

«فانه بيتنى على ان يكون الإطلاق مقابلاً للتقييد تقابل الإيجاب و السلب بأن يكون معنى الإطلاق هو مطلق عدم التقييد و لو بالعدم الأزلي و هذا المعنى فاسد حتى عنده (قده) فان الإطلاق كما سيحىء فى محله إن شاء الله تعالى و ان كان عدميا الا انه موقوف على ورود الحكم على المقسم و تمامية مقدمات الحكمة فالتقابل بينهما لا محالة يكون تقابل العدم و الملكة فإذا فرضنا فى مورد عدم ورود الحكم على المقسم فلا معنى للتمسك بالإطلاق قطعاً و ما نحن فيه من هذا القبيل فان انقسام المتعلق بما إذا أتى به بقصد الأمر و عدمه يتوقف على ورود الأمر فانه كما عرفت من الانقسامات الثانوية فليس قبل تعلق الأمر و فى مرتبة سابقة عليه مقسم أصلاً فالحكم لم يرد على المقسم بل صحة التقسيم نشأت من قبل الحكم فلا معنى للتمسك بالإطلاق فكل مورد لم يكن قابلاً للتقييد يمتنع الإطلاق فيه أيضاً (و أما) لو بنينا على ما هو المشهور قبل سلطان العلماء (قده) من كون الإطلاق أمراً وجودياً و انه بمنزلة التصريح بالعموم (فعدم) صحة التمسك بالإطلاق أوضح فانه فى قوة ان يقال صل سواء كان بقصد الأمر أولاً فان التصريح المذكور انما يصح فيما إذا كان الانقسام قبل الأمر لا بعده.»<sup>۱</sup>

توضیح :

۱. اگر تقابل مطلق و مقید، از نوع تقابل تقيضين باشد، در این صورت هرچه مقید نیست مطلق است.
۲. ولی این مبنا را حتی مرحوم شیخ انصاری (که به اطلاق تمسک کرده است) قبول ندارد. چراکه:
۳. اطلاق اگرچه عدمی است ولی به معنای ورود حکم بر «مقسم» است در حالیکه مقدمات حکمت هم تمام باشد، پس تقابل مطلق و مقید، تقابل عدم و ملکه است. پس اگر جایی حکم روی مقسم نرفته باشد، اطلاق ممکن نیست.
۴. ما نحن فيه از این قبل است چراکه قبل از تعلق امر، امکان تقييد نیست پس قبل از تعلق امر، امکان تقسيم

۱. أجودالتقريرات، ج ۱ ص ۱۱۳



نیست پس اصلاً مقسم وجود نداشته است.

۵. اما اگر همانند مرحوم سلطان العلماء گفتیم اطلاق، یک امر وجودی است (مثل تصریح به عموم) [یعنی اطلاق لحاظی] در این صورت عدم اطلاق واضح تر است چراکه در این صورت اطلاق به معنای آن است که متکلم بگوید «صلّ چه با قصد امر و چه بی قصد امر» و روشن است که طبق نظر ما، این جمله را امر نمی تواند بگوید (چراکه نمی تواند قصد امر را در متعلق اخذ کند)

ما می گوئیم :

اینکه رابطه مطلق و مقید چیست را باید در جای خود بحث کنیم و اینکه آیا تمام مطلقات، لحاظی هستند و یا دو نوع مطلق در لسان شارع وجود دارد. اما در این جا با فرض اینکه رابطه مطلق و مقید، رابطه عدم و ملکه باشد، مرحوم خوبی بر استاد خویش اشکال کرده است:

«فهی خاطئة نقضاً و حلاً . اما نقضاً فبعده موارد منها ان الإنسان جاهل بحقیقة ذات الواجب تعالی و لا یتمکن من الإحاطة بکنه ذاته سبحانه حتی نبینا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و ذلك لاستحالة إحاطة الممكن بالواجب، فإذا كان علم الإنسان بذاته تعالی مستحیلاً لکان جهله بها ضرورياً مع ان التقابل بین الجهل و العلم من تقابل العدم و الملكة، فلو كانت استحالة أحدهما تستلزم استحالة الآخر لزم استحالة الجهل فی مفروض المقام، مع انه ضروری وجداناً. و منها ان الإنسان يستحیل ان یكون قادراً علی علی الطیران فی السماء مع ان عجزه عنه ضروری و لیس بمستحیل، فلو كانت استحالة أحد المتقابلین بتقابل العدم و الملكة تستلزم استحالة الآخر لكانت استحالة القدرة فی مفروض المثال تستلزم استحالة العجز، مع ان الأمر لیس كذلك. و منها ان کل أحد یتستطیع مثلاً حفظ صفحة أو أكثر من أى کتاب شاء و أراد، و لکنه لا یتستطیع حفظ جمیع الكتب بشتی أنواعها و فنونها، بل لا یتستطیع حفظ مجلدات البحار مثلاً أجمع و هذا لا یتستلزم خروجه عن القابلية بتاتاً و انه لا یتستطیع حفظ صفحة واحدة أيضاً ببيان ان استحالة أحد المتقابلین بتقابل العدم و الملكة تستلزم استحالة الآخر بداهة ان استطاعته لحفظ صفحة واحدة ضرورية.»<sup>۱</sup>

توضیح :

۱. سخن مرحوم نائینی باطل است و هم می توان آن را نقض کرد و هم می توان آن را حل نمود.

۲. جواب نقضی:

الف) جهل و علم، عدم و ملکه هستند و در عین حال آدمی جاهل به کنه ذات خداست در حالیکه علم در آنجا محال است. پس اگر بگوئیم چون علم محال است، جهل هم محال است، لاجرم باید بگوئیم، جاهل

۱. محاضرات فی الأصول، ج ۲ ص ۱۷۵



نسبت به کنه ذات نیستیم.

ب) قدرت و عجز، عدم و ملکه هستند و در عین حال آدمی نسبت به پرواز عاجز است در حالیکه قدرت بر پرواز در حق انسان محال است.

ج) استطاعت حفظ یک صفحه و عدم استطاعت حفظ بحار الانوار.

